

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۵ فبروری ۲۰۱۰

سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک

(قسمت دوم)

آب آمد و تیمم برخاست

و

بحثی در مورد "امید" و "آرزو"

تذکر:

نوشته مؤرخ دهم فبروری ۲۰۱۰ بنده زیر عنوان "ماذالله خان و جرمن - خاطره ای از آن سوی شست سال" مورد قبول و استقبال دوستان و خوانندگان ارجمند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" واقع گردید. مبارز گرانقدر و دوست عزیزم، جناب هیوادوال کابلی این قدردانی را عملاً ضمن تذکرات ذره نوازانه ای در مقاله مؤرخ ۱۲ فبروری ۲۰۱۰ خود تحت عنوان "دفاع از فرهنگ اصیل کشور، دفاع از هویت ملی است"، ابراز کردند. وقتی به تاریخ ۲۲ اگست ۲۰۰۹، ضمن تجلیل از سالگرد هشتماد و هشتمین استرداد استقلال افغانستان و یکسالگی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در شهر اسن المان، بار اول دیده ام به دیدارشان روشن گردید، سفارش فرمودند، تا خاطرات خود را از آوان سابق بنویسم. بدون شک یادداشتهائی را که زیر همین اسم و رسم تقدیم خواهم کرد، از تشویق دوستانه آن عزیز و عزیزان دیگر، الهام و منشأ میگیرند.

چند سال پیش سلسله مقالاتی معنون به "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" را در پورتال "افغان جرمن آنلاین" سر دست گرفتم، که شش قسمتش نشر گردید و بعد دنباله موضوع باصطلاح کابلی، "سکلید". اینک که بر اثر تشویق دوستان موضوع را از سر میگیرم، خاطراتی را از آن سوی دهه ها تقدیم مینمایم. این قسمت را از آن رقم "دوم" زدم، که نوشته "ماذالله خان و جرمن" را بحیث قسمت اول این سلسله میدانم.

این رشته گفتار، دامنه دراز داشته و شش قسمتی را که قبلاً در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردیده بود، نیز در بر خواهد گرفت. (آنچه را که با آرایشی جدید، بحیث قسمت دوم این سلسله تقدیم میکنم، در پورتال "افغان جرمن آنلاین" به تاریخ ۵ اپریل ۲۰۰۷ بحیث قسمت سوم منتشر گردیده بود).

کلمه "نوستالژیک" منسوب به "نوستالژی" است و هر دو متداول و معمول زبان فرانسوی. کلمه "نوستالژی" که از "یونانی" برخاسته، وارد تمام زبانهای فرنگی شده و شاید بتوان گفت که حتی جزء "لغات جهانی" گردیده است. از همین سبب آن را "باللفظ" درین مقال گنجانیدم، با این درک که - تا جایی که بر من روشن شده است - کدام کلمه و ترکیب معادل عام، شامل و موجزی را در زبان دری برایش نداریم. فرهنگ های زبانهای "فرنگی - فارسی"

این کلمه را به انحاء و اشکال مختلف ترجمه کرده اند، که هیچ کدام ظرافت خود کلمه "نوستالژی" را افاده کرده نمیتواند.

کلمه "نوستالژی" که در انگلیسی بشکل *Nostalgia* و در زبان المانی و فرانسوی بصورت *Nostalgie* نوشته میشود، از دو کلمه یونانی *νόστος, nóstos* در معنای "عودت"، برگشت به وطن، گذشته و *άλγος, algos* یعنی "درد" ترکیب یافته است. پس "نوستالژی" یعنی "درد دوری از وطن" و "دلواپسی بخاطر میهن".

امروز مگر این لغت از قالب مدلول اصلی خود برآمده و با کسب مفهوم متفاوت، عاماً در معنای "حسرت ایام و روزگاران خوش گذشته" استعمال میگردد.

گرچه برای هر کس خاطرات آیدیالی گذشته خودش، حرمانزا و حسرت انگیز است، مگر در حد اجتماع نیز گذشته های آیدیالی وجود دارند که تمام افراد آن، حسرتش را میخورند. مثلاً نزد المان ها *gute alte Zeit* یعنی "ایام خوب و خوش و زیبای گذشته"، مفهوم نوستالژیک جمعی را میرساند و انسان فکر میکند که در آن "گذشته زیبا"، گویا همه چیز خوب و پسندیده و گوارا بوده است.

در رسم و رواج کابلیان چنین مفهوم نوستالژیک را مثلاً در روزهای عید می دیدم، وقتی به خانه اقارب می رفتم، همه از "بی نور و بی نمک بودن" عید قصه میکردند و همیشه میگفتند که :

« قربان پارسال ، که چی خوب عید بود و چی نمود داشت.»

وقتی سال بعد باز عید میرسید، باز حسرت عید سال پار را میخورند. خلاصه که از موضوعات اول مورد صحبت اعیاد، یاد نوستالژیک عیدهای گذشته و در کل همه گذشته های دور و دراز میبود، در حدی که گویی گذشته ها همیشه خوب و شیرین و پر برکت بوده اند. یا کهنسالان از ارزشی اجناس و ارزش پول در گذشته با حسرت و حرمان یاد میکردند و میگفتند که مثلاً "یک سیر روغن را به دو روپیه کابلی میخریدند" و یا که "یک گوسفند فقط به چند روپیه فروخته میشد". تا جایی که خودم از عنفوان صباوت به یاد دارم، یک بره چاق و چله گوسفند را به پنجاه افغانی خریده بودیم.

"نوستالژی" بیشتر در اشخاص میانه سال و کهن سال - نظیر بنده - سراغ میگردد، که عمر خود را خورده و گویا "آفتاب سر کوه" گشته اند. چون آینده را تار می بینند، اجباراً به یاد خاطرات ایام شباب و گذشته های شیرین می افتند و حسرت آن روزگاران را همی خورند. جوانان که در "پره جوانی" و شادابی گیر مانده اند، در فکر نوستالژی و موستالژی هم نیستند.

شعرای منقدم زبان دری هم در زمینه بسیار داد سخن داده اند. از جمله مثلاً در رباعی منسوب به عمر خیّام، که یاد نوستالژیک ایام شباب سراغ میشود :

افسوس که نامۀ جوانی طی شد وین تازه بهار، جاودانی دای شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب صد حیف ندانم که کی آمد، کی شد

دلم میخواهد بگویم که:

بنده از طریق این مضمون و بسا مضامین دیگر، میکوشد مستقیماً با خواننده عزیز ارتباط قائم کرده و با وی درد دلی بنماید، و شاید این شیوه تحریر و نوشتن مقاله در نویسندگان دیگر سراغ نگردهد. من ضمن بسیاری مقالاتم با خواننده ارجمند مکالمه و بلکه راز دل میکنم و چه باک دارد، اگر این شیوه نوشته به دماغ چند کس خوش نخورد. من همین نحوه را برگزیده ام، ولو که از سبک کلاسیک مقاله نویسی عدول هم بکنند.

اگر پرسند که "دیوانه کیست؟"، خواهام گفت: "قلم". دل نالان و خاطر پریشان و حسرت زده، قلم را نیز سرگردان میدارد، از دری میبردش به دری؛ از این کوی به آن کوی و ازین کران تا آن کران. و چه بسا که قلم از هر در خبر می گیرد و سخن را ناتمام گذاشته سراغ خبر دگر می رود؛ و چنین است روزگار قلم.

هر روز که پیش کمپیوتر می نشینم، موضوعات مختلف پیش رویم میرویند و بر آنم میدارند، که در مورد هر کدام مطلبی بنگارم؛ و چنین است روزگار قلم و دیوانگی هایش. چه بسیار اتفاق افتاده که مطلبی ناگفته، خاموش میگردد. وقتی به اصطلاح بی مضمون میگردم و سری به آرشیف کمپیوتر میزنم، صدها قصه ناگفته و ناتمام را می یابم و همان مثل معروف کابلی در ذهنم تداعی میگردد، که :

"صد سر را تر کردی و یکی را کل نی"

دلم میخواهد که در عوض یک قلم، ده قلم می بود و شب و روز ده چند دراز، تا هیچ گفتمی ناتمام نمی ماند. بلی؛ هیچ گپی ناتمام نمی ماند، تا دل قلم و صاحب قلم، یخ میکرد و دل احباب نیز. و درین میان چه باک است اگر معاندان ناشاد هم میگفتند، که به یقین میگرددند !!!!

"آب آمد و تیمم برخاست" ضرب المثل معروف کابلی و شاهد حال و گزارشگر احوال قلم هر دم خیال است، که از دری به دری می پرد. گزارشگر قلم نالان و سرگردان - قلمی که در پی آرزوئیست که تسلسلش به پهنای ایام کشیده میشود و با یکی دو صفحه و ده و صد صفحه هم ارضاء نمیگردد. از همین خاطر خود را بدین در و آن در زند و از هر کدام خبر گیرد، بدون اینکه از گم شده اثر یابد. گوئی؛ گوئی این "گم شده" بال عنقاست یا بلده فلاتونی و یا بهشت موعود، که درین جهان سراغ نگردد و برای یافتنش باید بدان سوی این عالم و در ماورای این نظام شتافت.

آرزو!

چه کلمه زیباییست "آرزو" که هیچکس از آن بری و فارغ نیست، شاید خود "آرزو" هم آرزو دارد، که به "آرزو"ی خود برسد. مگر کلمه ای دیگر وجود دارد که جای "آرزو" را بگیرد؟؟؟؟ من کلمه دیگری را سراغ ندارم که در جای "آرزو" نشیند و خلایش را پر کند. البته وقتی "آرزو" میگویم، مراد از مفهوم و مدلول "آرزو"ست، که مترادفش در هر زبان وجود دارد، نه لفظ "آرزو". چنانکه در زبان انگلیسی مدلول و مفهوم *Wish* مد نظر است و در المانی *Wunsch* و در زبان چکی *Přání* و در عربی "أمل" و غیره.

فرق بین "امید" و "آرزو"

کابلیان ارجمند مثلی دارند که "دنیا به امید خورده شده" یعنی که انسان در این دنیا همیشه امیدوار است و به چیزی و به آرزویی، امید می بندد. آنکه امیدش قطع گردد، مانده جسمی مرده است. در واقع "امید" محرک همه کارهاست و تا انسان امیدوار به حصول مُراد و مرامی نباشد، اصلاً از جای نمی جنبد و در پی کاری نمی افتد. فرهنگهای لغات فارسی معمولاً "امید" و "آرزو" را مترادف همدگر می آرند. چنانکه "فرهنگ عمید" در شرح "امید" نویسد:

امید = آرزو، چشمداشت

و در ذیل کلمه "آرزو" گوید:

آرزو = امید، چشمداشت

یعنی که این فرهنگ "امید" را "آرزو" معنی میکند و "آرزو" را "امید". همانگونه که بسا کلمات دیگر را نیز به همین سیاق شرح میدهد؛ مثلاً "جرم" را "گناه" و "گناه" را "جرم" تشریح مینماید. و چنین شرحی بدان ماند که کسی گوید که "آب" یعنی که "آب" و یا "بچه نازادن به از شش ماهه افگندن جنین" یعنی که "بچه نازادن به از شش ماهه افگندن جنین".

مؤلف قاموس معروف "غیاث اللغات" - غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری در سال ۱۲۴۲ هجری قمری یعنی حدوداً دوصد سال پیش از حسن عمید، مؤلف "فرهنگ عمید"، در رامپور یا الله آباد (مصطفی آباد) آگره در هندوستان، در زمینه چنین نوشت:

امید = آرزو، چشمداشت

گویا صاحب "فرهنگ عمید" از قاموس هائی نظیر "غیاث" الهام گرفته و شرح بعض لغات را چنین سردرگم و مترتب به "دور و تسلسل" می آورد.

بعض فرهنگهای دیگر نیز در شرح لغات از عین شیوه پیروی میکنند. حالا فرض کنیم که کسی نو زبان دری را آموخته و نه کلمه "آرزو" را می شناسد و نه "کلمه" "امید" را. وقتی چنین کسی به فرهنگ عمید و نظائر آن رجوع کند و شرح "امید" را در "آرزو" و شرح "آرزو" را در "امید" بیابد، هرگز مرادش حاصل نمیگردد و همانطور سرگشته در پی "امید" و "آرزو" خواهد گشت، بمانند کاسه های دولاب و بمانند دور مسلسل.

از بخت خوش که قاموس نویسان تازه دم، این نقیصه را دریافته و در پی رفعش برآمده و بسا لغات را از طریق شرح و با "اسلوب تشریحی" بیان میکنند. مثلاً "فرهنگ فارسی امروز" اثر غلام حسین صدری افشار و نسرین حکمی و نسترین حکمی در این باره چنین آرد:

آرزو = خواستن چیزی که دست یافتن به آن مسلم نباشد

امید = آرزویی که گمان برآورده شدنش باشد

فرق کلی "امید" و "آرزو" در اینست که "امید" با انتظار حصول چیزی گره میخورد، اما آینده "آرزو" نامعلوم بوده و امکان اصابتش به هدف، به تناسب عدم آن، صدها بار کوچکتر است. در دنیائی که میزیم (زندگی می کنیم)

اکثر "آرزوها" برآورده نگردیده و "آرزو" با "قلب آرزومند"، یکجا به خاک سپرده میشود. بی سبب نبود که شیخ شیراز حضرت سعدی هشت صد سال پیش از امروز فرمود :

گر نمردیم باز بردوزیم دامنی کز فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

این قطعه کم مانند، پنجاه و چند سال پیش از نظرم گذشته بود. هنگامی که اوراق پدر مرحومم را در کتابخانه اش مرور میکردم، به نامه ای برخوردیم با خط نستعلیق بسیار زیبا. هنوز سرخط همان نامه بخاطرمانده ، وقتی دوستی به جواب دوستش نوشته بود که : "رقیمه شریفه شما را گرفتیم و" و در آخر "آرزوی دیدار" را با وی ضمن همین قطعه سعدی بیان کرده بود و چه زیبا بیان کرده بود که بسا آرزوها برآورده نگردیده و با قلب آرزومند ، یکجا رهسپار زندان خاک میشوند.

"دنیا به امید خورده شده" ، یعنی چه؟ یعنی که انسان امیدوار تحقق بسی کارهاست و همین "امید" او را به زندگی و زندگانی دلیند و پابند همی گرداند. چون وقتی "امید" قطع گردید، شوق و روحیه "زنده ماندن" نیز قطع میگردد. چرا کابلیان در عوض "امید" کلمه - به زعم فرهنگ عمید "مترادفش" - "آرزو" را نیاورده اند؟؟؟ چرا نگفته اند که:

"دنیا به آرزو خورده شده"؟

کابلیان دقیقاً فرق "امید" و "آرزو" را میدانستند و یکی را بجای دیگر استعمال نمیکردند، چون دریافته بودند که "امید" و "آرزو" دو مقوله کاملاً جداگانه اند. در حالی که اولی معمولاً منجر به حصول هدف میگردد، دومی با سرنوشتی روبروست که احتمال تحققش بسیار اندک است. و خوب است که چنین هم هست، چون "آرزو" طیفی به پهنای لاینها دارد و اگر قرار باشد که هر آرزو و آرزوی همه کس در همه جا و در همه ادوار برآورده گردد ، زمین و زمان - و شاید کون و مکان نیز - فاسد میگرددند. والسلام